

# بازتاب یک مضمون فولکلوریک در حماسه ملی ایران

نمونه‌های بی‌شماری از التقاط و هم‌آمیزی مایه‌های شناخته‌شده فولکلوریک با موضوعات حماسی و عناصر تشکیل‌دهنده افسانه‌های پهلوانی، هم در منظومه‌های حماسی کهن و هم در داستانهای پهلوانی نوپرداخته یافت می‌شود.<sup>۱</sup> علاوه بر این در بسیاری از موارد دیگر محققان چنین نظر داده‌اند که اصل و صورت اولیه برخی از روایات حماسی مفصل مانند بیوولف (حماسه کهن انگلیسی) و سرود نی‌بلونگ‌ها (حماسه ژرمنی زیگفرید) و یا افسانه جیسون (در اساطیر یونانی) و غیره را می‌توان در افسانه‌های عامیانه ابتدائی بازجست.<sup>۲</sup> این نکته بار دیگر نشانگر این واقعیت است که تقسیم‌بندی روایات سنتی به صورت مقوله‌های کاملاً جدا و متقابل را نمی‌توان به صورت امری مسلم پذیرفت. البته کوشش برای دسته‌بندی انواع مختلف روایات سنتی به صورت ساختارهایی مشخص کاری است ناگزیر که در گذشته انجام پذیرفته و در آینده نیز ادامه خواهد داشت و به نظر من کاربرد اصطلاحاتی چون: افسانه عامیانه، اسطوره و داستان پهلوانی در پژوهشهای مربوط بدین زمینه خالی از فایده نیست. با وجود این باید بر روی این نکته تأکید کرد که همواره امکان انتقال و تبدیل یک نوع روایت سنتی به نوع دیگر و به ویژه دگرگونی داستانی عامیانه به صورت روایتی اسطوره‌ای یا حماسی وجود دارد. البته تغییر و تبدیل روایات سنتی به یکدیگر بدین گونه نیست که مثلاً گروهی از قصه‌های عامیانه با تحمل برخی تغییرات به ترتیبی تعالی پذیرفته و تبدیل به اسطوره یا افسانه حماسی گردند، بلکه گاه

اتفاق می‌افتد که از موتیف و بُن‌مایه‌های فولکلوریک برای پردازش و آرایش اساطیر و داستانهای پهلوانی استفاده می‌شود و در مواردی دیگر ملاحظه می‌شود که تعدادی از مضامین مختص به داستانهای عامیانه در حول و حوش داستان زندگی پهلوانی واحد گرد آمده، از این طریق باعث می‌شوند که شخصیتی معین با نامی مشخص در پهنه حماسه به وجود آید. و یا این که یکی از پهلوانان داستانهای عامیانه با یکی از اشخاص حماسی مطابق شود. از مسیر چنین روندی است که در شاهنامه، حماسه ملی ایران، نیز به مواردی از این گونه هم‌آمیغی مایه‌های فولکلوریک با مضامین پهلوانی برخورد می‌کنیم. یکی از این قبیل مضامین که در مقاله حاضر به شرح و توضیح آن خواهیم پرداخت عبارت است از بُن‌مایه بسیار معروفی که در داستانهای عامیانه تحت عنوان «آب حیات» مشهور است و به صورت داستان «نوشدارو» یعنی «داروی جاودانگی» بخشی از افسانه کیکاووس را در اساطیر ایرانی تشکیل می‌دهد.

کیکاوس که در حماسه ملی ایران به صورت یکی از مشهورترین شهریاران نیمه‌افسانه‌ای سلسله کیانی معروف شده شخصیتی است اساطیری که اصل هند و ایرانی دارد. نام او در اوستا به صورت Kavi Usan یا Usađan آمده و معادل هندی باستان آن در ریگ‌ودا عبارت است از Kāvya Uśanā یا Kāvya Uśanas.<sup>۳</sup>

شواهد اوستایی درباره کیکاوس اندک و پراکنده است و از او تنها چند بار در آن بخش از اوستای موجود که به نام «یشتها» معروف است، نام رفته است. در یشت پنجم یعنی آبان‌یشت می‌خوانیم که Kavi Usan یا کیکاوس با قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسپند، اردیسور اناهید بیغ بانوی آبها و باروری در اساطیر ایرانی را ستایش کرده، از او این آیفت را درخواست که پادشاه هر هفت کشور گشته بر دیوان و مردمان و جادوان و پریان مسلط گردد.<sup>۴</sup> در یشت چهاردهم یعنی بهرام‌یشت آمده است که پرنده شگفت وارِغن، یکی از تجلیات بهرام «Vərəθragna» ایزد پیروزگری در ایران باستان از قدرتی جادویی برخوردار است نظیر قدرتی که کیکاوس از آن برخوردار بود.<sup>۵</sup> در دو مورد دیگر از یشتها از Kavi Usađan یاد شده که بی‌تردید با کیکاوس یکی است و او را سومین فرد از هشت شاه کیانی شمرده‌اند که افراد سلسله افسانه‌ای کیانیان در حماسه ملی ایران را تشکیل می‌دهد و لیکن درین دو مورد اخیر، آگاهی بیشتری درباره او ذکر نشده است.<sup>۶</sup>

در اساطیر ودایی Kāvya Uśanā، همال هندی کیکاوس ایرانی، نقش چندان مهمی ایفا نمی‌کند. بیشترین سروده‌های ریگ‌ودایی که ضمن آنها از Kāvya Uśanā یاد شده، از لحاظ موضوع و مفهوم مبهم و پیچیده‌اند و به برخی از رویدادهای اساطیری اشاره می‌کنند که درباره آنها اطلاع دقیقی در دست نداریم. این شخص افسانه‌ای در ریگ‌ودا نه به صورت یک ایزد و نه به

صورت یک پهلوان معرفی شده بلکه به نظر می‌رسد که او نمونه‌ای از مردان شمن‌وار مقدسی است که مشخصه اصلی‌شان دارندگی فرزاندگی و خرد است.<sup>۷</sup> ایزد سوم «Soma» (معادل هوم = haoma اوستایی) به هنگام بیان گفتارهای خردمندان با Kāvya Uśanā مقایسه و یکسان قلمداد شده است. گفته شده است که Kāvya Uśanā به صورت موبدی برگزارکننده مراسم قربانی یعنی hotar «نخست‌بار اگنی» Agni «ایزد آتش را بر جایگاه خود مستقر کرده است و در سرودی دیگر از ریگ‌ودا او را در ارتباط با آتروَن «Atharvan» بنیانگذار مراسم قربانی و نیایش و ستایش ایزدان مشاهده می‌کنیم.<sup>۸</sup>

Kāvya Uśanā هنگامی که ایندرا «Indra» ایزد جنگ و فیروزگری در هند باستان، دیو موسوم به «Susna» را نابود کرد با او همراه بوده است.<sup>۹</sup> همچنین مطابق شواهد ودایی هموست که ایزد ایندرا را در نبردش بر علیه دیو سهمناک ورتره «Vrtra» یاری کرده است. سازنده «Vajra» (معادل Vazra اوستایی) یعنی گرز و سلاح مخصوص ایندرا، در روایات ودایی معمولاً ایزدی است به نام Tavastri و لیکن در یکی دو مورد دیگر آمده است که Kāvya Uśanā آن سلاح جادویی را ساخته و آن را در جنگ ایندرا با ورتره، بدان ایزد ارزانی داشته است.<sup>۹</sup>

آگاهی‌هایی که از کتابهای مذهبی ایران و هند باستان یعنی اوستا و ریگ‌ودا درباره کیکاوس به دست می‌آوریم بدان اندازه نیست تا بتوانیم از روی آنها نهاد و سرشت اصلی این شخص اساطیری را بشناسیم و وجه مهم اسطوره او را بازسازی کنیم. اما خوشبختانه در این مورد شواهد ما محدود به کتابهای اوستا و ریگ‌ودا نیست. هنگامی که به سنت‌های حماسی غنی هند باستان یعنی رامایانا و مهابهارات از یک سو و متون مذهبی متأخر زردشتی و حماسه ملی ایران از سوی دیگر مراجعه می‌کنیم، مواد و اطلاعات وسیع و پرازشی از منابع یادشده در این باره به دست می‌آوریم. تقریباً تمامی شواهد و قراین مأخوذ از منابع مذکور درباره کیکاوس و Kāvya Uśanā را محقق معروف پروفیسور ژرژ دو مزیل در مجلد دوم از کتاب بسیار مهم و پرازش خود به نام «اسطوره و حماسه» جمع‌آوری و با دقت و مهارت تحسین‌برانگیزی تجزیه و تحلیل کرده است. نتایج پژوهشهای دو مزیل در این مورد اینک روشن ساخته است که کیکاوس و معادل هندی او یعنی Kāvya Uśanā در واقع یک شخصیت افسانه‌ای هند و ایرانی است که معرف تیبی خاص با وظیفه و کارکردی مشخص است: موجودی بین خدایان و دیوان یعنی ساحر و جادو پزشکی برخوردار از قدرت و توان خارق‌العاده که مطالب قابل ملاحظه‌ای از افسانه کهن او هم در حماسه‌های هندی و هم در روایات پهلوانی ایرانی به جای مانده است.<sup>۱۰</sup>

یکی از ویژگیهای بارز و وجهه ممیزه کیکاوس و همتای هندی او Kāvya Uśanā، آگاهی آنهاست از راز احیای مردگان که در زبان سنسکریت با اصطلاح «Samjiviniṁ» بیان شده و

داستان اعمال این قدرت، یعنی زنده کردن مردگان در حماسه معروف مه‌بهارات آمده است و در کلیات معادل است با افسانه‌ای مشابه آن در روایات ایرانی که تملک و تصاحب اکسیر بی‌مرگی یعنی «نوشدارو» را به کیکاوس نسبت می‌دهد.

با مراجعه به منابع ایرانی درمی‌یابیم که مطابق پنداشتهای افسانه‌ای، کاوس از قدرت دور راندن مرگ و زرمان (پیری و فوتوتی) برخوردار بوده است. مطابق کتاب پهلوی «میتوی خرد» کیکاوس خود در ابتدا بی‌مرگ آفریده شده بود و لیکن بعداً بر اثر دچار شدن به عجب و غرور و ارتکاب گناه، انوشنگی خویش را از دست داده است.<sup>۱۱</sup> در فصل سی و دوم از کتاب معروف «بندھشن ایرانی»، یکی از کتب مهم مذهبی زردشتی، با روایت جالبی برخورد می‌کنیم که ضمن آن بنای کاخهای جادویی توسط کاوس بازگو شده است: «در باره کاخهای کاوس گفته‌اند که یکی زرین بود که خود در آن می‌نشست. دوتای دیگر از آبیگینه بود که اسبستان (طویل) او بود. دو تا پولادین بود که رمه و گله او بدان جا بودند. از آن (کاخ) چشمه آب بی‌مرگی، برخوردار از هرگونه گوارایی و مزه خوش، روان است که بر پیری چیره می‌گردد. زیرا هنگامی که پیرمردی ازین در (کاخ) اندر شود، به صورت جوان برنایی پانزده‌ساله از در دیگر بیرون می‌آید و مرگ را نیز از میان می‌برد.»<sup>۱۲</sup>

ابوریحان بیرونی ضمن روایتی کوتاه در کتاب خود به نام «تحقیق ماللهند» آورده است: «من جملة کلام اسفندیاز عند موته: کان کاووس اوتی المقدره والامور المعجبة المذكورة فی کتاب الدین. اذ ذهب الی جبل قاف هرما قد حناه الکبر فانصرف منه شاباً طرباً معتدل القامة ممتلئاً من القوة قد اتخذ السحاب مرکبا باذن الله.»<sup>۱۳</sup>

شایان توجه است که از این مضمون فولکلوریک، روایتی حماسی نیز در دست است که در شاهنامه آمده است و آن بخشی از داستان مشهور «رستم و سهراب» را تشکیل می‌دهد.<sup>\*\*</sup> در این روایت ایرانی، افسانه معروف حماسی مربوط به نبرد بین پدر و پسر که به عنوان واقعه‌ای در زمان سلطنت کاوس در شاهنامه حکایت شده، آمده است که از میان شهریاران اساطیری ایران او تنها کسی بود که در گنج خود «نوشدارو» داشت، دارویی که همه جراحات و خستگیها را درمان می‌کرد. در آخرین نبرد میان رستم و سهراب هنگامی که پهلوان پیر فرزند خود را با زخم مهلک دشنه مجروح ساخته و سهراب در حال مرگ است، با شنیدن آخرین سخنان وی ازین راز هولناک آگاه می‌شود که ندانسته به دست خود فرزند برومند خویش را به قصد کشت مجروح کرده است. آنگاه به یاد می‌آورد که کاوس در خزانه خود «نوشدارو» دارد که خستگان را تندرست می‌کند و گوردز پهلوان نامی ایران را می‌فرستد تا از کاوس بخواهد که جامی از آن داروی جادویی را برای نجات پسر پهلوان بفرستد. و لیکن کاوس که از قدرت رستم و سهراب و امکان اتحاد و اتفاق پدر

و پسر در آینده هراسان است، ضنّت به خرج داده از دادن نوشدارو خودداری می‌کند.<sup>۱۴</sup>

چنان که در بالا ذکر شد، افسانه‌ای نیز در روایات هندی دربارهٔ قدرت جادویی Kāvya Uśanā در احیای مردگان در دست است. چگونگی برخوردار ازین قدرت و تلاش پهلوانی دیگر برای آگاهی ازین راز و به دست آوردن آن قدرت سحرآمیز، با تفصیل بسیار در دفتر نخستین حماسهٔ مهابهارات نقل شده است<sup>۱۵</sup> که در اینجا خلاصه‌ای از آن را می‌آوریم: «در آغاز آفرینش بین اسوراها (یعنی دیوان) و خدایان برای به دست آوردن قدرت برتر و سروری بر هر سه جهان (زمین، فضا و آسمان) نبردهای بی‌شماری درگرفته بود. هر یک از طرفین کاهن و موبدی «purohita» داشتند که برگزارکنندهٔ مراسم مذهبی از قبیل آنان بودند و به علت برخورداریشان از فرزندی و خرد، آنها را در کارزار یاری می‌کردند. کاهن برگزیدهٔ خدایان ایزدی بود موسوم به «Brhaspati»، در حالی که دیوها «Kāvya Uśana» (معادل هندی کیکاوس) را به عنوان موبد خویش برگزیده بودند. علی‌رغم سرشت و فطرت ناهمساز این دو کاهن یعنی Brhaspati و Kāvya Uśanā آن دو در انجام وظایف و در رقابت‌هایشان از هر لحاظ با یکدیگر بسنده بودند. ولی از یک جهت Kāvya Uśanā (کاوس) بر رقیب ایزدی خود برتری داشت؛ زیرا او از راز «Samjiviniṃ» یعنی «احیای مردگان» آگاه بود. همهٔ دیوهایی که در میدان کارزار با خدایان کشته می‌شدند به وسیلهٔ او با استفاده از این قدرت جادویی، دوباره زنده شده و بار دیگر به صحنهٔ کارزار وارد می‌شدند. اما Brhaspati کاهن خدایان ازین قدرت برخوردار نبود. از اینرو خدایان که در مانده شده بودند به پسر Brhaspati موسوم به «Kacha» مراجعه کرده از او درخواست کردند که برود و مرید و شاگرد Kāvya Uśanā بشود و ازین طریق به راز احیای مردگان دست یابد. Kacha موافقت نمود و به شاگردی رقیب پدر خود یعنی Kāvya Uśanā درآمد و به علت خوی و کردار نیک و پارسایی‌اش محبت Kāvya Uśanā و نیز مهر دختر او موسوم به «Devayāni» را به خود جلب کرد. دیوها که از غرض اصلی Kacha آگاه شده بودند در صدد نابودی وی برآمده او را کشتند. ولیکن با وساطت و میانجیگری Devayāni که مهر Kacha را در دل گرفته بود، پدرش Kāvya Uśanā با استفاده از دانش جادویی خود او را دوباره زنده کرد. بار دیگر هنگامی که Kacha در پیشه‌ای بود دیوها او را یافته و کشتند و اندامهای او را خرد کرده با آب اقیانوس درآمیختند. مانند دفعهٔ پیش این بار نیز Kāvya Uśanā که در مهابهارات گاه از او با عنوان «Sukra» یاد شده مرید خود را احیاء نمود. برای سوّمین بار دیوها Kacha را کشتند و اندام و استخوان‌هایش را سوزانده و خاکستر آن را با شرابی که Kāvya Uśanā می‌آشامید درآمیختند. باز Devayāni به پدر خویش التماس کرد که محبوب او را دوباره به زندگی برگرداند. Kāvya Uśanā باز مراسم جادویی را به جای آورد و لیکن با کمال تعجب دریافت که صدای Kacha از درون شکمش می‌آید. برای این که

بتواند هم زندگی مریدش و هم جان خود را از مرگ برهاند، ناچار شد که راز احیای مردگان را به Kacha بیاموزد و بدو گفت: از من دانش زنده کردن مردگان را بپذیر و هنگامی که تو از درون من درآمدی به وسیله آن دانش مرا نیز زنده کن. Kacha که بسان ماه شب چهارده از شکم مُراد خود درآمده بود، او را مرده و بی جان بر زمین افتاده دید و با خواندن وردی که از مُراد خویش آموخته بود وی را زنده کرد. در حماسه مهابهارات بعد از نقل این ماجرا، داستان زندگی Devayāni دختر Kāvya Uśanā (کاوس) بازگو شده و آمده است که چگونه Kacha از پذیرفتن مهر این دختر سر باز زد و حاضر نشد او را همسر خویش کند و چگونه Devayāni دختر یک برهمن مجبور شد که با «Yāyati» یکی از افراد طبقه جنگجویان «Kshatriya» ازدواج کند که خود داستان مفصلی است و به موضوع بحث ما ارتباطی ندارد.

مقایسه شواهد مذکور در اساطیر و حماسه ایرانی با مطالبی که از حماسه مهابهارات نقل شد نشان می دهد که یکی از صفات مشخصه شخصیت اساطیری هند و ایرانی، کیکاوس، برخورداری از قدرت احیای مردگان و یا در دست داشتن وسیله ای برای دفع مرگ و دور راندن پیری و فوتوتی بوده و استفاده از این قدرت جادویی بخشی از اسطوره قدیمی او را تشکیل می داده است. عناصر اصلی این افسانه را در شکل های مختلفش می توان در گونه های مختلف و تکرارشونده یک مضمون معروف و جهان شمول فولکلوریک باز یافت. این بُن مایه فولکلوریک که انواع بی شمار آن را در میان ملل و اقوام مختلف مشاهده می کنیم، توسط محققان و پژوهندگان افسانه های عامیانه جمع آوری و تحت عناوین و مایه هایی نظیر: آب حیات، چشمه جوانی، درخت زندگانی، چشمه بی مرگی، نوشدارو و غیره طبقه بندی شده اند<sup>۱۶</sup> و ما صورتهای مختلف این مضمون تکرارشونده در افسانه های عامیانه را هم در فولکلور اقوام اروپایی مشاهده می کنیم و هم معادل های آن را در میان روایات سنتی اقوام ابتدائی بازمی یابیم.<sup>۱۷</sup>

\* ترجمه فارسی عبارات فوق چنین است: از جمله سخنان اسفندیار به هنگام مرگش این بود:

«به کاوس قدرت و (توان انجام) کارهای شگفت انگیزی داده شده بود که در کتاب دین آمده است. (از جمله) هنگامی که به پیری به کوه قاف رسید، کهولت و کبر سن او را خم کرده بود. از آن (جای) بازگشت در حالی که جوانی شاداب با قامتی معتدل و پر از نیرو بود و ابر را به اذن خداوند، مرکب خود ساخته بود. \* باید توجه داشت که فردوسی به شیوه معمول خود که آگاهانه می کوشیده تا از جنبه های وهمناک و باورنکردنی پنداشتهای اساطیری ایران باستان بکاهد و آنها را با رعایت نوعی روش راسیونالیستی، به صورت موضوعاتی معقول یا پذیرفتنی درآورد. فرزند طوس در این مورد خاص نیز «نوشدارو» را که در اصل «داروی دوردارنده مرگ» بوده به صورت معجون و یاره ای معرفی کرده است که شفابخش همه ریشها و خستگی ها بوده است.

1- A. Olrik, Epic Laws of Folk Narrative in: «The Study of Folklore», ed. by A. Dundes, 1965. pp. 129-141; S. Thompson, Myth and Folktales, in: Myth, a Symposium», ed. by T. A. Sebeok, London, 1965, pp. 169; E. Gerland, Old Greek Folktales in the Odyssey, 1967.

2- G. F. Panzer, Studien Zur germanischen Sagengeschichten 2 Bde. Munchen, 1910 and 1912; W. W. Lawrence, Beowulf and Epic Tradition, Cambridge Mass. 1928, p. 163 ff; W. P. Ker, Epic and Romance, London, 1891; A. Lang, Custom and Myth, New York, 1968, pp. 87-102.

۳- برای اطلاع از نتایج پژوهشهای مختلف درباره فرم وجه اشتقاق نام کیکاوس Kāvya Uśanā نک: M. Mayrhofer, Iranisches Personennamenbuch, Bd. 1 Die Awestischen namen, Wien, 1977, p. 85.

۴- یشت پنجم، بند ۵۴.

۵- یشت چهاردهم، بندهای ۱۹ و ۳۹.

۶- یشت نوزدهم، بندهای ۷۱ و ۱۳۲.

7- A. A. Macdonell, Vedic Mythologic, Strassburg, 1898, pp. 55, 69, 139; A. B. Keith, The Religion and Philosophy of the Veda and Upanishads, 2nd ed. Delhi, 1971, Vol. 1, pp. 159, 227, 232.

8- Rigveda, VIII, 23, 17.

9- Rigveda, I, 121, 12; V, 34, 2.

10- G. Dumézil, Myth et épopée, Vol. 2, Paris, 1971, pp. 158-238.

۱۱- مینوی خرد، ترجمه دکتر احمد تفضلی، تهران، ۱۳۶۷، صفحات ۲۳ و ۷۴.

۱۲- بندهشن، مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۳۷، قس. ←

Zend-Ākāsīh, Iranian or Greater Bundahishn, English transl. by B. Anklesaria, Bombay, 1956, p. 231.

۱۳- ابوریحان بیرونی، تحقیق ماللهند، چاپ لایپزیک، تصحیح زاخو، ص ۹۴ - ۹۵. قس

Alberuni's India, transl. by E. Sachau, Vol. 1, 1964, p. 193.

۱۴- شاهنامه، داستان رستم و سهراب، تصحیح و توضیح مرحوم استاد مجتبی مینوی، انتشارات بنیاد

شاهنامه، ۱۳۵۲، ص ۸۱ - ۸۲، ابیات ۹۶۶ - ۹۴۸.

15- The Mahabharata, English Prose transl. by K. M. Gangnli, Vol. 1, Delhi, 1972, pp. 163-170.

16- A. Arne, The Types Folk-tale, Helsinki, 1961, No. 701; S. Thompson, Motif Index of Folk Literature, Vol. 3, Bloomington 1955, H. 1321, 1, H. 1300, H. 1720 etc.

17- P. Wunsche, Die Sage Vom Lebensbaum und Lebenswasser, Leipzig, 1950, p. 74 ff.